متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

امامت و رهبرى در اسلام (6 )

ولىّ كيست و اولى الامر چه كسانى‏اند؟

محمدباقر شريعتى سبزوارى‏

ولىّ كيست؟

در اين مقاله، از دو اصطلاح كليدى در گفتمانِ امامت، بحث مى‏كنيم: يكى «ولىّ كيست؟» ديگرى «اولوا الامر چه كسانى‏اند؟» فهم درست اين دو اصطلاح، مى‏تواند انديشه امامت را در ذهن‏ها استوار سازد و بسيارى از ابهام‏ها را برطرف نمايد.

ولىّ از واژه‏هاى كليدى در فرهنگ اسلامى است. تأثير اين واژه، در مبحثِ امامت، بسيار روشن است. خداوند متعال در آيه 55 سوره مائده، ولىِّ مؤمنان را آشكارا معرفى مى‏كند. موضوع مقاله حاضر، بررسى اين مهم از جنبه‏هاى واژگانى، تفسيرى و تاريخى از نگرگاه دانشورانِ شيعه و سنّى است. در ضمن به اشكال‏ها و شبهه‏هايى در اين باره، پاسخ داده شده است.

يكى از آياتى كه در قالب كنايه و اشاره، ولايت على بن ابى طالب (ع) را بازگو ساخته آيه ذيل است: «انما وليكم الله و رسوله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و هم راكعون».(1) ما نخست به تجزيه ادبى آيه مى‏پردازيم، سپس هدف اصلى را مشخص مى‏سازيم.

كلمه «انّما» در فرهنگ ادبيات عرب از ادوات و ابزارهاى «حصر» به شمار مى‏رود و جمعى از ادباى معروف اهل سنّت نيز بر آن تأكيد كرده‏اند. يعنى منحصراً ولىّ و سرپرست شما خدا و رسول و كسانى‏اند كه ايمان آورده‏اند و نماز را بر پاى داشته و زكات را در حال ركوع پرداخته‏اند.

اين آيه، ولايت را منحصر مى‏سازد به على بن ابى طالب (ع) و از جانب ديگر ولايت به معناى سرپرستى و تسلط در شئون ديگران است. از جانب ديگر، در دستورهاى اسلامى، براى پرداخت زكات در حال ركوع، اجر و ثوابى نيامده تا چه رسد به اجر مضاعف و افزونىِ مقام و مرتبت، بلكه اين عمل معمولاً با حضور قلب نمازگزارانِ عادى نمى‏سازد و در سنّت نبوى هم ديده نشده است كه رسول اكرم (ص) در حال نماز، زكات و صدقات داده باشند تا چه رسد كه در حال ركوع بپردازد. پس دستور كلى نداريم و اين موضوع حادثه‏اى است در يك واقعه‏اى و بيش از يك مرتبه هم اتفاق نيفتاده است. امام على (ع) نمى‏خواست آن مستمند با گلايه و ناراحتى از مسجد بيرون رود.

به اتفاق مفسّران و مورّخان تشيّع و تسنّن، اين آيه فقط در شأن حضرت على (ع) نازل شده است و در اين‏كه «انّما» مفيد حصر است هيچ‏گونه اختلافى وجود ندارد، اختلاف در كيفيت افاده حصر است. برخى مربوط به وضع واضع لغت مى‏دانند، بعضى از نظر عقل، «انّما» را مفيد حصر مى‏شمارند و گروهى برخاسته از محتواى كلام مى‏دانند. هر كدام كه باشد در نتيجه، تأثيرى ندارد ولى نگارنده سعى دارد همه وجوه را ذكر كرده و تحليل كنند تا حجّتى باشد براى عموم خوانندگان.

متكلّمان و اصوليان معتقدند: «انّما» به كمك عقل، مفيد حصر مى‏باشد چون «انّ» به معناى اثبات و تحقق است و «ما» مفيد نفى است كه در فارسى اين‏گونه ترجمه مى‏شود: «اين است و جز اين نيست». در قرآن مى‏فرمايد: «انّما الهكم اله واحد»؛ يعنى اين است و جز اين نيست كه اله و معبود شما منحصراً خداى واحد احد و يكتاى بى‏همتاست و غير از آن معبودى وجود ندارد. اين همان معناى انحصار مى‏باشد، ولى اهل ادب و لغت‏شناسان نوعاً معتقدند كه «انّما» نه از طريق وضع واضع دلالت بر حصر مى‏كند و نه عقلاً، و «ماى» در انّما كافّه است كه مانع عمل «انّ» مى‏شود ولى چون معناى «ما»ى نافيه همواره «الّا» را با خود دارد مفيد حصر مى‏باشد.(2) البته نظر اهل لغت معقول‏تر است و اگر از محتواى كلام استفاده شود نيز مفهوم حصر را داراست. در هر صورت قدر جامع تمام اين نظريه‏ها، استفاده حصر و انحصار ولايت در خدا و رسول و كسى كه براى اولين بار در حال ركوع زكات و يا صدقه مستحبى به مستمندان پرداخته است.

كاربرد واژه ولىّ‏

«ولىّ» از مادّه «وَلْىْ» اشتقاق پيدا كرده و به اتفاق آراى لغت شناسان به مفهوم قرب و نزديكى است(3) و از نظر اصطلاح معناى گوناگونى دارد. ما نخست نظرات استوانه‏هاى علم و ادب را مى‏آوريم سپس به نتيجه‏گيرى مى‏پردازيم و سعى داريم تمام مفاهيم ولىّ را از طريق كتاب‏هاى اهل سنّت بياوريم:

1 - خليل بن احمد - لغت شناس مشهور اهل سنّت - در كتاب «العين» مى‏نويسد: «الولىّ ولىّ النّعم؛(4) ولى سرپرست يا ولى نعمت است.»

2 - راغب اصفهانى در كتاب «المفردات فى غريب القرآن» نوشته است: «اَلْوَلا» به فتح واو و «التّوالى» يعنى دو چيزى يا بيش از يك جنس پياپى به وجود آيند بدون اين‏كه چيزى از غير آن جنس حائل شود.(5)

3 - ابن فارس در «مقاييس اللغة و مجلل اللغة»، «ولى» را به معناى «سرپرست و اداره كننده» معنا كرده است.(6)

4 - ابن منظور در «لسان العرب» مى‏نويسد: ولىّ از اسماى خداوند است و به معناى ناصر به كار مى‏رود، اما بعضى گفته‏اند به معناى «تدبير امور عالم و خلايق» است. سپس مى‏گويد: ولىِّ يتيم آن كسى است كه سرپرستى امور او را بر عهده گيرد.(7)

بنابر اين ولايت، قربى است كه باعث جواز نوع خاصى از تصرف، مالكيت و تدبير مى‏شود. مثل «ولىّ ميت»، «ولىّ يتيم» «ولىّ صغير» كه به ترتيب مى‏تواند ولىِّ او بعد از مرگ در اموال او تصرف كند و هم‏چنين در شئون مالى صغير و يتيم تصرفات لازم را به عمل آورد. خداوند ولىّ بندگانش مى‏باشد؛ يعنى در امور دنيا و آخرت آن‏ها تصرف و تدبير مى‏كند و در تصرف اولويت دارد.

زكات: براى زكات نيز معانى متعددى ذكر شده است؛ جوهرى در صحاح اللغة مى‏گويد: «زكات» به معناى صدقه است.(8) و پاك كردن و زيادى مال و انفاق در راه خدا و اسم مصدر است و 32 بار در قرآن آمده است.

«ركوع» به اتفاق آرا به معناى «انحنا و خم شدن» است،(9) ليكن ماده ولىّ و مشتقات آن 44 مرتبه در قرآن آمده است. بالاخره در مفهوم انحصارى ولايت در آيه فوق، ترديدى نيست. آن‏چه مورد اختلاف است در مصاديق است.

ديدگاه‏هاى مفسّران‏

برخى از مفسّران گفته‏اند: مراد از ولىّ در اين آيه، ابوبكر است. بنابر اين اگر آيه بر امامت كسى دلالت كند در واقع امامت ابوبكر را اثبات مى‏كند.(10) متن عبارت فخر رازى چنين است:

قول دوم اين است كه مراد از آيه، شخص معيّن باشد. بنابر اين نظريه، دو قول درباره مصداق آيه آمده است: قول اول از عكرمه نقل شده است كه آيه در حق - ابى بكر رضى الله عنه - نازل گرديده است، لكن اولاً: روايت سندى ندارد، از اين‏رو اكثر مفسّران اهل سنّت، آن را ذكر نكرده‏اند. ثانياً: پيش از نزول آيه هيچ‏گاه ابوبكر در حال ركوع، صدقه‏اى به سائل نداده بود و شخصاً ادعايى نداشته است. مضاف بر اين، اگر آيه در شأن ابى بكر بود همه اصحاب بر آن اتفاق نظر داشتند در صورتى كه احدى به آيه بر اثبات امامت ابوبكر استناد نكرده است. پس حديث مذكور با مضمون آيه سازش ندارد. ثالثاً: روايت زيادى آمده كه آيه در شأن امام على (ع) نازل شده است. پس ناگزير بايد مراد على بن ابى طالب (ع) باشد، زيرا كسانى كه آيه را درباره فرد معيّن گفته‏اند همگى بر حضرت على (ع) اتفاق دارند، ضمن اين‏كه روايات فراوانى نيز مصداق اين قبول است.

حديث دوم: عطاء از ابن عباس نقل كرده كه آيه در شأن على بن ابى طالب (ع) فرود آمده است، حتى از عبدالله بن سلام نيز روايت شده است كه وقتى اين آيه نازل شد به رسول خدا (ص) عرض كردم من با چشم خود ديدم كه حضرت على (ع) انگشترش را به عنوان صدقه در حالى كه در ركوع بود به سائل بخشيد، پس ما او را سرپرست خود قرار مى‏دهيم (يا دوست مى‏داريم) و از ابى‏ذر - رضى الله عنه - نيز روايت شده است كه: با حضرت رسول (ص) نماز ظهر را خوانديم سائل و مستمندى آمد و اظهار حاجت كرد، كسى چيزى به او نداد. در اين هنگام سائل دست به سوى آسمان بلند كرد و گفت: خدايا شاهد باش در مسجد حضرت رسول (ص) درخواست كمك كردم، هيچ كس چيزى به من نبخشيد، در اين هنگام، على (ع) در حال ركوع بود پس با انگشت دست راست اشاره كرد به انگشترى كه در دست داشت. سائل رفت و انگشتر را در برابر چشم حضرت رسول (ص) در آورد، حضرت رسول فرمود:

«اللهم انّ اخى موسى سألك فقال: رب اشرح لى صدرى... تا فرمود: و اشركه فى امرى. فانزلت قرآنا ناطقاً (سنشدّ عضدك بأخيك و نجعل لكما سلطاناً) اللهم و أنا محمد نبيك و صفيك فاشرح لى صدرى و يسر لى امرى و اجعل لى وزيراً من اهلى (عليّاً) اشدد به ظهرى. قال ابوذر: فو الله ما أتمّ رسول الله هذه الكلمة حتى نزل جبرئيل فقال: يا محمد اقرأ إنما وليكم الله و رسوله...؛ پروردگارا! برادرم موسى از تو تقاضا كرد كه خدايا شرح صدر به من عنايت كن و برادرم هارون را جانشين من قرار ده تا فرمود «و اشركه فى امرى» و او را شريك در كارم قرار بده. پس قرآن ناطق نازل شد (به زودى بازوى تو را به وسيله برادرت محكم و نيرومند ساخته و براى شما قدرتى قرار مى‏دهم»، خداوندا! من محمد پيامبر تو و صفىّ تو هستم، پس شرح صدر به من مرحمت فرما و امر مرا آسان گردان و على را به عنوان وزير از اهل بيت من قرار بده و به وسيله او پشتوانه مرا محكم ساز. ابوذر مى‏گويد: والله، هنوز كلام پيامبر تمام نشده بود كه جبرئيل نازل شد و فرمود: اى محمد بخوان آيه: «انما وليكم الله و الذين آمنوا الذين يقيمون الصلوة و يؤتون الزكاة و هم راكعون».(11) سپس فخر رازى مى‏فرمايد: اين است مجموع رواياتى كه در اين مسئله وجود دارد.(12)

چون بناى ما بر اختصار است و اكتفا كردن به منابع اهل سنّت، به همين سند زنده از مفسّرى فيلسوف و متكلّم، بسنده مى‏كنيم، چرا كه «در خانه اگر كس است، يك حرف بس است».

مطابق اعتراف مفسّر كبير فخر رازى، روايات بسيارى نيز دلالت دارد بر اين‏كه آيه در حق على بن ابى طالب نازل شده است.(13) در مقام تتبّع نيز 66 نفر از مفسّران و مورّخان اهل سنّت امثال: طبرى، ثعلبى، قشيرى، خوارزمى، ابن حجر و ابن كثير شأن نزول آيه فوق را درباره حضرت على (ع) دانسته‏اند،(14) كه به فرض صحت سند عكرمه، اين حديث قابل معارضه با روايات فراوانى كه مفسّران اهل سنّت آورده‏اند نيست، تا چه رسد به احاديث شيعه كه از طريق اهل بيت فراوان رسيده است. ما در اين بحث دو نمونه از تفسير فخر رازى را نقل كرديم كه اگر مفسّران و محدّثان شيعه و امامان اهل بيت را بر آن اضافه كنيم ده‏ها حديث و تفسير مى‏شود.

از همه بگذريم شخص ابوبكر و امثال وى اعتراف كرده‏اند كه اين آيه در حق وى نازل نشده است بلكه در شأن امام على (ع) مى‏باشد؛ چنان‏كه در يكى از مقاطعى كه حضرت على (ع) با ابوبكر مناظره مى‏كند و به او مى‏فرمايد: «تو را به خدا قسم آيه ولايتى كه در آيه «زكات خاتم» در كنار نبى اكرم ذكر شده درباره توست يا در حق من، ابوبكر پاسخ داد: درباره تو مى‏باشد نه من.(15) و هم‏چنين در روز شورا فرمود: آيا كسى غير از من در ميان شما وجود دارد كه در ركوع نماز، صدقه داده باشد و آيه «انما وليكم الله و رسوله... در حق او نازل شده باشد در پاسخ همگى گفتند: «خير».(16)

بنابر اين از مضمون آيه به خوبى روشن مى‏شود كه اولاً: آيه ولايت درباره شخص خاصى است، زيرا مؤمنى كه در حالت ركوع زكات و صدقه به مستمندى داده باشد جز على (ع) نبوده است. البته بعد از على به قصد تشويشِ افكار عمومى و يا به دليل كسب افتخار به گونه مصنوعى برخى از اصحاب انگشترهاى زيادى به مستمندان از پيش تعيين شده دادند ولى آيه نازل نشد، از اين‏رو «و هم راكعون» چون يك مصداق خارجى بيشتر ندارد مانع از تعميم مى‏باشد، زيرا همه علماى اهل سنّت و شيعه به اتفاق آرا معتقدند كه بخشنده زكات در ركوعِ نماز، تنها شخص على بن ابى طالب (ع) است.

وانگهى، آيه بر ولايت و امامت بلا فصل امام على (ع) نيز دلالت دارد، چرا كه در آيه مباركه، حكمى كه ولايت باشد براى حضرت على (ع) به اثبات مى‏رساند و ولايت در اين‏جا به دلالت مطابقى امامت را به ثبوت مى‏رساند و به دلالت التزامى نفى ولايت غير را مى‏كند، چون ولايت سه معناى اصلى دارد و يك معناى فرعى:

1 - لياقت و سزاوارتر بودن در امور؛

2 - سلطنت و قدرت؛

3 - قرب مخصوصى كه موجب نوع خاصى از تصرف و مالكيت و تدبير مى‏شود؛

4 - قرار گرفتن و توالى چيزى در كنار چيزى كه هيچ فاصله در ميان نباشد.

از اين چهار معنا سه معناى نخست به دليل مطابقى و معناى چهارم به دليل التزامى بر امامت حضرت على (ع) دلالت دارد. اما دلالت سه مفهوم اولى روشن است، زيرا تنها امام است كه از همه سزاوارتر در تصرف در امور مؤمنان است و او بر اين امر سلطنت و قدرت دارد و همو است كه حق تصرف و سامان دادن امور مؤمنان را مى‏تواند به عهده داشته باشد، اما معناى چهارم، خلافت بلا فصل را مى‏رساند. اين‏كه چرا آيه به صورت جمع آمده است مفسّران و علماى اهل تسنّن پاسخ داده‏اند كه به سه نمونه بسنده مى‏شود:

1 - زمخشرى، صاحب تفسير كشاف كه از بزرگان اهل سنّت است، مى‏نويسد: اين آيه در شأن على بن ابى طالب (ع) نازل شده است و سرّ اين‏كه لفظ جمع در آيه آمده «الذين آمنوا الذين...» با اين‏كه در مورد يك شخص بيشتر نيست آن است كه مردم را به چنين فعلى ترغيب كند و بيان فرمايد كه بر مؤمنان لازم است كه اين‏گونه فضيلت‏ها را كسب كنند و بر خير و احسان و دست‏گيرى از فقرا كوشا باشند؛ به طورى كه حتى به اندازه يك نماز آن را به تأخير نيندازند.(17)

2 - فضل بن حسن طبرسى مى‏فرمايد: نسبت دادن جمع به على (ع) براى احترام و عظمت او بوده است، زيرا اهل لغت لفظ جمع را به منظور تعظيم به فرد نسبت مى‏دهند و اين مطلب در كلمات عرب مشهور است.(18)

3 - شرف الدين مى‏نويسد: سرّ نسبت دادن جمع به امام على (ع) براى اين است كه اگر قرآن نامى از حضرت على (ع) به ميان مى‏آورد حسادت‏ها و دشمنى‏ها نسبت به آن حضرت ظاهر مى‏شد و عكس العمل نامطلوبى را در پى داشت و زمينه تحريف فراهم مى‏شد و مخالفان بر اثر يأس، واكنش ويرانگرى از خود نشان مى‏دادند كه عواقب وخيمى براى سرنوشت اسلام مى‏داشت.(19)

اشكال‏ها و پاسخ‏ها

برخى در خصوص اين آيه و مصداق آن، شبهه‏هايى مطرح كرده‏اند كه در اين‏جا به طرح آن‏ها مى‏پردازيم:

اشكال اول: مى‏گويند آيه در صدد بيان «وصف ولايت» براى مؤمنان است، بنابر اين اگر ولايت به معناى تصرف در امور باشد كه از شئون امامت است و مراد از مؤمنان تنها حضرت على (ع) باشد لازمه‏اش اين است كه حضرت على (ع) در حال نزول آيه مقام امامت را احراز كرده باشد. در صورتى به اجماع شيعه و سنّى هنوز امامت وى تحقق نيافته و پس از رحلت پيامبر او امام مى‏شود، پس ولايت به معناى نصرت يا محبت است.

پاسخ: اولاً: امامت به معناى واجب الاطاعه و مفترض الطاعه بودن و استحقاق امر و نهى داشتن مى‏باشد و اين مقام براى حضرت على (ع) در عصر پيامبر ثابت بوده است و ادعاى اجماع بى‏اساس است.

ثانياً: ولايت كسانى كه در آيه ذكر شده است مناسب با شأن و موقعيت خاص خودشان مى‏باشد و با حفظ مراتب لحاظ گرديده است.(20) اما ولايت، وصى و خليفه در طول ولايت نبى و پيغمبر قرار دارد؛ يعنى پس از پيامبر و در نبود او حضرت على (ع) امام و اولى‏ به تصرف مى‏شود نه در حضور رسول خدا.

ثالثاً: در تعبيرات عقلايى، وصيت كننده در حال حياتش به مردم مى‏گويد: بدانيد فلانى وصىِّ من بعد از من است. پس فعليتِ وصىّ در مقام تعبيرات و گفتار ضرورى نمى‏باشد؛ چنان‏كه زكريا (ع) از خدا تقاضا مى‏كند: «رب هب لى من لدنك وليّاً» و خداوند دعاى او را مستجاب كرد و يحيى را به او عطا فرمود.

اشكال دوم: اگر مراد از «ولايت»، امامت و خلافت و مقصود از مؤمنان هم حضرت على (ع) باشد درست از كار در نمى‏آيد، زيرا ولايت خدا و رسول با ولايت علوى عقلاً قابل جمع نيست، چون آن‏ها ولايت بالفعل دارند، اما ولايت على (ع) بعد از رحلت پيامبر فعليت پيدا مى‏كند. علاوه بر آن اگر در زمان نزول آيه حضرت على (ع) خلافت و امامت بالقوّه داشته و بعد از رحلت، بالفعل خليفه شده است ما هم قبول داريم و حمل بر امامت على (ع) بعد از خلفاى سه گانه مى‏كنيم نه ولايت بلا فصل.

پاسخ: اين اشكال نيز مخدوش است، زيرا مراد از ولايت در اين آيه نسبت به خدا و رسول و حضرت على (ع) ولايت بالفعل است، اگر چه اطاعت مستقيم مردم پس از پيامبر (ص) واجب مى‏شود. بنابر اين آيه دلالت مى‏كند كه حضرت على (ع) در زمان نزول و بعد از آن امام است و امامت على منحصر به زمان خاصى نمى‏شود بلكه در آينده و حال نيز امام است و فرضاً اگر زمان حيات پيامبر اكرم (ص) را لحاظ نكنيم، به مجرّد رحلت رسول اكرم (ص) امامت حضرت على (ع) فعليت پيدا مى‏كند و خلافت ديگران نفى مى‏گردد، زيرا اگر آيه دلالت بر امامت على (ع) داشته باشد مجالى براى شورا و اجماع و نص و تصريح و تعيين خليفه بعد از خودشان باقى نمى‏ماند، چون خداوند مى‏فرمايد: «ما كان لمؤمن و لا مؤمنة اذا قضى الله و رسوله امراً ان يكون لهم الخيرة من امرهم؛(21) هيچ زن و مرد مؤمنى هنگامى كه خدا و رسولش حكمى صادر كنند از خود اختيارى ندارند كه رأى خلافى اظهار نمايند و يا از حكم خدا تمرّد كنند. هر آن كس كه خدا و رسولش را عصيان كند تحقيقاً گرفتار ضلالت و گمراهى آشكارى شده است.»

اشكال سوم: حضرت على (ع) در نماز به قدرى مستغرق در خدا بود كه از خود بى‏خود مى‏شد [معروف است در حال نماز تيرى را ازپايش كشيدند نفهميد] چطور سائل را ديد و سؤالش را فهميد؟(22)

پاسخ: اولاً: توجه به سؤال مستمند توجه به خويشتن نيست بلكه عين توجه به خداست. آن‏چه با حضور قلب و روح عبادت نمى‏سازد توجه به مسائل مادى و شخصى است نه يارى بندگان خدا. اگر كسى در دريا مى‏خواهد غرق شود يا در آتش دارد مى‏سوزد و يا زير آوار مانده است نمازگزار بايد نمازش را بشكند و او را نجات دهد. هر كارى كه وجهه خدايى داشته باشد با روح عبادت سازگار و مورد تأييد است. و معناى مستغرق شدن در توجه به خدا به اين معنا نيست كه انسان عقل و احساس خود را به كلى از دست بدهد بلكه با اراده خود مى‏تواند توجه خويش را به جانب آن‏چه جنبه خدايى دارد منعطف سازد.

در ثانى، از خود بى‏خود شدن حضرت على (ع) در تمام نمازها نبوده است. زيرا حالات اولياى الهى يك‏سان و يك‏نواخت نمى‏باشد.

گهى بر طارم اعلى‏ نشينم‏

گهى هم پشت پاى خود نبينم‏

براى حضرت رسالت پناه نيز گاهى در حال نماز جذبه‏اى پيدا مى‏شد كه تاب نمى‏آورد تا اذان تمام شود و مى‏فرمود: «ارحنا يا بلال؛ زود باش اذان را تمام كن تا نماز را شروع كنيم». گاهى هم در حال نماز بود سر به سجده مى‏گذاشت، امام حسن و امام حسين (عليهم السلام) روى شانه پيامبر سوار مى‏شدند و حضرت با آرامش صبر مى‏كرد و سجده‏اش را طول مى‏داد تا پياده شوند. و گاهى مى‏فهميد كسى آمده و كارى دارد نماز را زودتر تمام مى‏كرد و يا مى‏ديد بچه گريه مى‏كند به سوره كوتاهى اكتفا مى‏كرد تا سريع‏تر نماز را تمام كند.

ثالثاً: عرفا گفته‏اند اگر حالت انجذاب سالك كامل شود و به اوج برسد پس از لحظاتى حالت برگشت پيش مى‏آيد مانند دريا كه جزر و مد دارد؛ يعنى شخص در عين اين‏كه مشغول به خداست و روح را از بدن خود خلع مى‏كند دوباره به حالت اوليه بر مى‏گردد. علاوه بر اين چنين نيست كه نمازگزار در صورتى كه متوجه چيز ديگرى نشود نمازش كامل‏تر است؛ مثلاً اگر كشيدن تير را نفهمد ولى مستمند را مشاهده كند نمازش مانند حالت اول كامل نيست، بلكه مى‏شود گفت اگر در حالت نماز تمام عوالم را سير كند نمازش كامل‏تر است(23)

اشكال چهارم: مى‏گويند چرا حضرت على (ع) براى اثبات خلافت خويش به اين آيه تمسّك نكرد؟

پاسخ: اولاً: گفتيم در روز شورا در برابر سعد وقاص، عثمان، عبدالرحمن بن عوف، طلحه و زبير به اين آيه احتجاج نمود.(24) ثانياً: حضرت در ميدان صفّين در حضور جمعيت زيادى براى اثبات حقانيت خود دلايل متعددى آورده است كه از جمله آن‏ها استدلال به همين آيه بود.(25) در كتابى كه جمعى از محققان نوشته‏اند 16 مورد از مفسّران و مورّخان اهل سنّت را نوشته است كه آيه «انما وليكم الله» در شأن حضرت على (ع) فرود آمده است.(26)

اشكال پنجم: در اين آيه - و نيز آيات ديگر مربوط به امامت - همه چيز انتصابى است و حال آن‏كه امامتِ انتصابى با دموكراسى در تضاد است.

پاسخ: آرى، انتصاب امام از جانب خدا و رسول با اصول دموكراسى و آزادى آرا و انتخابات سازش ندارد، چرا كه در مكتب مترقّى اسلام سخن از جعل امامت است نه انتخاب رياست جمهورى. امامت، مقامى است بس والا و ملكوتى كه مى‏تواند هم عهده‏دار امور سياسى، فرهنگى، اقتصادى و تربيتى مردم باشد و هم در ساختار و بهينه سازى زندگى مادى مردم نقش اساسى ايفا كند و هم رسالت بازسازى امور معنوى مثل اخلاق و تربيت و تزكيه نفس و پاكى درون مردم را تأمين نمايد. امامت مسئوليتى است كه در راه ايفاى آن، «عصمت» و مصونيت از گناهان در تمام امور تحقق مى‏يابد. به همين دليل، امام شخصيتى است كه رفتار و گفتار و سكوت و اعتراض وى براى مردم «سنديت حقوقى» و تكليف شرعى دارد.

امام، رهبرى است كه تنها جامعه را اداره نمى‏كند بلكه مسئوليت رهبرى را در تمام شئون مادى و معنوى بر دوش مى‏كشد و به يمن ولايت روحى در قلوب مسلمانان بلكه ساير انسان‏ها تصرف كرده، مخالفان را مرعوب و مؤمنان را مجذوب مى‏سازد و دشمن را از تصميمات خطرناك باز مى‏دارد.

بنابر اين با وجود اين همه مسئوليت‏هاى مادى و ويژگى‏هاى معنوى و داشتن مقام علم و عصمت هرگز اكثريت نمى‏توانند او را بشناسند و دور از هواهاى نفسانى و جنجال‏هاى تبليغاتى وى را انتخاب نمايند، از اين‏رو در قرآن آمده است: «الله اعلم حيث يجعل رسالته؛(27) تنها خدا مى‏داند كه رسالت خويش را در چه شخصى قرار دهد. گروهى از مسلمانان بر اساس تعصب مذهبى يا غرب‏زدگى با مطرح كردن «شورا» و انتخاب امام با رأى اكثريت در اسلام را با آن‏چه «امروز» آن را «دموكراسى» مى‏نامند خواسته‏اند ايجاد سازش نمايند، غافل از اين‏كه اولاً: امامت اسلامى با اصول دموكراسى سازگار نيست، چون جعلى و انتصابى است و در ثانى: شيوه دموكراسى در واقع دور ساختن مكتب از عظمت و ويژگى اوست.

امام هشتم - عالم اهل بيت كه اهل سنّت نيز به عظمت علمى وى واقف مى‏باشند -(28) در خصوص ناتوانى انديشه مردم در انتخاب امام معصوم در سخنان تاريخى خود مى‏فرمايد: «انّ الامامة اجلّ قدراً و اعظم شأناً و اعلى مكاناً و امنع جانباً و ابعد غوراً من أن يبلّغها الناس بعقولهم ان الامامة خصّ الله عز و جل بها ابراهيم الخليل بعد النبوّة و الخلّة مرتبة ثالثة و فضيلة شرّفها الله بها؛(29) ارزش امامت بالاتر و شأنش بزرگ‏تر و جايگاهش برتر و پايه‏اش بلندتر و ژرفاى عمق آن عميق‏تر از آن است كه مردم با انديشه‏هايشان آن را دريابند و با خردشان به او دست يابند و برگزينند، بلكه امامت خصيصه‏اى است ممتاز كه خداوند متعال حضرت ابراهيم را پس از نيل به مقام «نبوت» و «خليل الهى» در مرتبه سوم بدان مقام مشرّف و مفتخر ساخت. سپس در ادامه مى‏فرمايد: «چه كسى مى‏تواند بر درك حقيقت امام دست يابد و امكان انتخابش را بيابد، «هيهات هيهات.»(30)

به همين دليل در «غدير خم» كه اولين سنگ بناى امامت به دست معمار اسلام نهاده شد و انديشه امامت پا گرفت نه رأى اكثريت در بين بود و نه مشاوره و تبادل نظرى صورت گرفت، زيرا پيامبر (ص) در امور مردمى مأمور به مشورت بود نه دستورات الهى. «و امرهم شورا بينهم» كه قرآن مى‏فرمايد يعنى امر و كارهاى خود مردم بر اساس شورا بايد صورت گيرد ولى احكام الهى و مقرّرات آسمانى مشورت‏بردار نيست؛ چنان‏كه خود پيامبر بخواهد از پيام‏هاى آسمانى كم و زياد كند در قرآن به قطع رگ حيات تهديد شده است: «و لو تقوّل علينا بعض الاقاويل لاخذ منه باليمين و لقعطنا....»(31)

وانگهى، اگر مردم فهم عميق و درك بالايى مى‏داشتند بدون شك امام معصوم را خيلى بالاتر از دموكراسى و رأى اكثريت بلكه به اتفاق آرا تثبيت و انتخاب مى‏نمودند بدون اين‏كه گرفتار خطايى شوند و حال آن‏كه اغلب اوقات در انتخابات معمولى براى اكثريت هم اشتباهات فاحشى رخ مى‏دهد و به جاى انتخاب اصلح گاهى شخص فاسدى را گزينش مى‏كنند، زيرا تحت تأثير عوام فريبى‏ها و سخنان اميد بخش و وعده‏هاى آرمانى وى قرار مى‏گيرند؛ مانند انتخاب بنى‏صدر، گرچه راه دموكراسى براى بشرعادى شايد معقول‏ترين راه محسوب شود.

اولى الامر چه كسانى‏اند؟

گذشته از آيه رسالت و آيه ولايت آيات ديگرى نيز بر اثبات مدعا داريم كه به چند آيه بسنده مى‏كنيم:

يكم - «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم».(32) اولى الامر كيانند كه اطاعت آنان در رديف اطاعت از خدا و رسول قرار گرفته است، هر چند عطف اولى الامر به رسول در قوه تكرار اطيعوا است، ليكن اكتفا كردن به يك اطيعوا در هر دو مورد نشان مى‏دهد كه وجوب اطاعت اولى الامر با وجوب اطاعت رسول اكرم (ص) از يك سنخ مى‏باشد و يك حقيقت را مى‏رساند. همان‏گونه كه اطاعت رسول بدون قيد و شرط واجب است اطاعت اولى الامر نيز بدون چون و چرا واجب مى‏باشد و محدود به حدى و مشروط به قيدى نيست و چنين وجوب اطاعتى از ولى امر بدون عصمت امكان ندارد. مفسّران درباره اولى الامر به اختلاف سخن گفته‏اند:

1 - جمعى از مفسّران اهل سنّت معقتدند كه مراد از آن، مطلق زمام‏داران و حاكمان و كليه كسانى‏اند كه در مسند امر و نهى نشسته‏اند. به مقتضاى اين آيه بر مسلمانان واجب است كه در هر كجا باشند بايد از حاكمان آن كشور پيروى نمايند.

2 - برخى از مفسّران چون سيد قطب و صاحب تفسير المنار گفته‏اند كه مقصود از اولى الامر نمايندگان عموم طبقات و حاكمان و صاحب منصبان امت در تمام شئون زندگى مردم مى‏باشند، ليكن اطاعت آن‏ها مشروط به اين است كه بر خلاف مقرّرات و احكام اسلامى امريه‏اى صادر نكنند.

3 - بعضى گفته‏اند: مقصود رهبران معنوى و زمام‏داران علمى و فكرى هستند؛ آنان كه از عدالت بهره‏مند و از محتواى كتاب و سنّت به طور كامل با خبر مى‏باشند.

4 - گروهى گفته‏اند: منظور از اولى الامر تنها خلفاى چهار گانه هستند و غير آن‏ها را شامل نمى‏شود.

5 - بعضى اولى الامر را در صحابه و ياران پيغمبر منحصر ساخته‏اند.

6 - جمعى گفته‏اند: اطاعت از فرماندهان لشكر واجب است و آنان اولى الامر مى‏باشند.

7 - مفسّران شيعه به اتفاق آرا معتقدند كه منظور از اولى الامر ائمه معصومين (عليهم السلام) مى‏باشند و كسانى كه از جانب آن‏ها مأمور تشكيل حكومت مى‏باشند.

بدون ترديد صاحبان امر و فرمانى كه در اين آيه اطاعت آنان هم سنگ با اطاعت خدا و رسول قرار داده شده است نمى‏تواند شامل زمام‏داران خودسر و فاسد باشد. بلكه بايد با آن‏ها جنگيد و از حاكميت انداخت. نظريه دوم نيز با اطلاق آيه نمى‏سازد، چرا كه آيه اطاعت بى‏قيد و شرط را از خدا و رسول و اولى الامر مى‏طلبد؛ چنان‏كه مقصود اطاعت از علما و دانشمندان و نظاميان نيز نمى‏باشد. به علت اين‏كه بدون قيد و شرط نمى‏شود از هيچ عالم و فرماندهى اطاعت كرد و اگر مضمون آيه را در اطاعت خلفاى چهارگانه هم منحصر كنيم آيه در زمان ما مصداقى نخواهد داشت و عملاً بايد تعطيل شود. از اين‏رو بعضى از عالمان اهل سنّت به خصوص فخر رازى در آغاز سخن در ذيل آيه به يك حقيقت اشاره مى‏كند و مى‏نويسد: كسى كه خدا اطاعت او را بدون چون و چرا لازم بشمرد قطعاً بايد معصوم باشد، زيرا اگر معصوم از خطا نباشد لازم مى‏آيد در اشتباهات هم اطاعت او عين اطاعت از خدا و رسول باشد و اين باعث تضاد در احكام الهى مى‏شود، زيرا از يك طرف پيروى از اولى الامر بدون قيد و شرط واجب است و از جانب ديگر در احكام غير الهى اطاعت حرام مى‏باشد. پس نتيجه مى‏گيريم اولى الامرى كه در آيه اطاعت آن‏ها واجب شمرده شده بايد معصوم باشد.(33)

سپس فخر رازى در مصداق اين معصوم مطاع مى‏گويد: يا مجموع امت مى‏باشند كه در اين صورت اجماع و اتفاق امت حجيّت شرعى و قابل قبول است در صورتى كه چنين اتفاقى امكان ندارد و اطاعت از امت اطاعت از اولى الامر محسوب نمى‏شود، زيرا اولى الامر در هر زمانى يك نفر بيشتر نمى‏تواند باشد.

مى‏گويند: اگر مقصود از اولى الامر امام معصوم باشد با واژه «اولى الامر» كه به معناى جمع است نمى‏سازد، چرا كه در هر زمان امام معصوم يك نفر بيش نيست. پاسخ روشن است. آيه نمى‏خواهد وظيفه امت را در يك نسل و عصر خاصى تعيين كند بلكه اين آيه تكليف تمام عصرها و نسل‏ها را مشخص مى‏كند. بنابراين مجموعه ائمه معصومين كه دوازده نفرند امت اسلامى بايد در طول تاريخ از آنان اطاعت نمايند.

اولى الامرِ در زمان پيامبر (ص) امام على (ع) بوده، منتهاى مراتب چون حضرت رسول هر دو منصب رسالت و امامت را داشت از اين‏رو اطاعت از پيامبر مادامى كه زنده است مقدّم بر اولى الامر بعد از خودش مى‏باشد.

مى‏گويند: اگر منظور آيه رهبران معصوم باشند پس چرا بلافاصله در مسئله تنازع و اختلاف، مردم را به خدا و رسول ارجاع مى‏دهد: «فأن تنازعتم فى شى‏ء فردوه الى الله و الى الرسول»؟(34) بايد گفت: اولاً: اين اشكال تنها به مفسّران شيعه دوازده امامى وارد نيست بلكه متوجه ساير تفاسير نيز هست و در ثانى: مقصود از ارجاع در تنازع و اختلاف، در احكام است نه در مسائل حكومتى كه پيروى از اولى الامر را مى‏طلبد. در احكام شرعى و قوانين اسلامى همگى بايد به كتاب خدا و رسول مراجعه نمايند چون آنان تشريع كرده‏اند و امام مجرى احكام و حدود مى‏باشد. طبيعتاً بايد از كتاب و سنّت استخراج كرده و به اجرا بگذارد. به همين دليل فرموده‏اند: اگر از ما سخنى بر خلاف كتاب خدا و سنّت رسول الله نقل كردند هرگز نپذيريد، چرا كه غير ممكن است ما چيزى بر خلاف كتاب خدا و سنّت پيامبر اظهار كنيم. حتى فرمودند هر چيزى كه ما گفتيم دليل آن را از قرآن و سنّت از ما مطالبه كنيد. در منابع اهل سنّت نيز احاديثى وارد شده كه اولى الامر به امامان معصوم از اهل بيت تفسير شده است؛ از جمله:

يكم - ابو حيان اندلسى مغربى در تفسير بحر المحيط مى‏نويسد: «اين آيه در حق على (كرم الله) وجه و ائمه اهل بيت نازل گرديده است.»(35)

دوم - ابو بكر بن مؤمن الشيرازى در رساله اعتقاد از ابن عباس نقل مى‏كند كه آيه فوق درباره على (ع) نازل شده است. هنگامى كه رسول اعظم او را در غزوه تبوك در مدينه به جاى خود گماشت، حضرت على (ع) عرض كرد: يا رسول الله! آيا مرا همانند زنان و كودكان در شهر قرار مى‏دهى؟ پيامبر فرمود: «اما ترضى ان تكون منّى بمنزلة هارون من موسى حين قال اخلفنى فى قومى و اصلح فقال عز وجل: و اولى الامر منكم؛ آيا دوست ندارى نسبت به من همانند هارون نسبت به موسى باشى، آن هنگام كه موسى به او گفت: در ميان بنى اسرائيل جانشين من باش و اصلاح كن. سپس خداوند عز وجل فرمود: ''و اولى الامر منكم‏``.

سوم - شيخ سليمان حنفى قندوزى از دانشمندان اهل سنّت نيز در كتاب ينابيع المودّه از كتاب مناقب «سليم بن قيس هلالى» نقل مى‏كند: روزى مردى به خدمت على (ع) آمد و پرسيد: كمترين چيزى كه انسان در پرتو آن جزء مؤمنان خواهد شد چه چيز است؟ امام فرمود: اما كمترين چيزى كه انسان به سبب آن در زمره گمراهان در مى‏آيد اين است كه حجّت و نماينده خدا و شاهد و گواه او را كه اطاعت و ولايت او لازم است نشناسد. آن مرد گفت: يا اميرالمؤمنين آن‏ها را به من معرفى كن. على (ع) فرمود: همان‏ها كه خداوند اطاعت آنان را در رديف پيروى خود و پيامبر قرار داده و فرموده: «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم».(36) آن مرد گفت: فدايت شوم روشن‏تر بيان فرماييد. حضرت فرمود: آنان كه رسول خدا در موارد مختلف و در خطبه روز آخر عمرش از آن‏ها ياد كرد و فرمود: انى تركت فيكم امرين لن تضلّوا بعدى ان تمسكتم بهما كتاب الله و عترتى و اهل بيتى؛ من در ميان شما دو چيز به يادگار گذاشتم كه اگر دست به دامن آن‏ها بزنيد هرگز بعد از من گمراه نخواهيد شد: كتاب خدا و خاندانم.»(37)

خلاصه‏اى از تفسير امام راحل‏

امام خمينى (ره) كه بى‏شك بزرگ‏ترين قرآن شناس قرن است، مى‏فرمايد: در ذيل آيه دوم «يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولى الامر منكم»(38) در روايت آمده است كه آيه اول «ان تؤدّوا الامانات الى اهلها»(39) مربوط به ائمه (عليهم السلام) است و آيه داورى به عدالت «و اذا حكمتم بين الناس» مربوط به اُمرا و قضات مى‏باشد و آيه «اطيعوا الله» خطاب به تمام مسلمانان است.

وانگهى، اطاعت از اوامر الهى غير از اطاعت از رسول است، چرا كه كار پيامبر در باب عبادت و نماز اجراى حكم الهى است. ما اگر نماز مى‏خوانيم اطاعت امر خدا را مى‏كنيم و اطاعت از رسول اكرم غير از «طاعة الله» مى‏باشد. اوامر رسول اكرم (ص) دستورات حكومتى است؛ مثل اين‏كه فرمود: از سپاه اسامه پيروى كنيد، سرحدّات را چگونه نگه‏دارى كنيد، ماليات را از كجا جمع‏آورى نماييد، با مردم چگونه معاشرت كنيد، اطاعت از اولى الامر هم غير از اطاعت از خدا و احكام الهى مى‏باشد.

در پى آيه مى‏فرمايد: «... فان تنازعتم فى شى‏ء فردّوه الى الله و الرّسول؛(40) اگر در مسئله‏اى نزاع كرديد به خدا و پيامبر مراجعه كنيد». منازعه بر دو قسم است: يك نوع نزاع بين دو طايفه يا دو نفر صورت مى‏گيرد درباره مالى و يا زمينى، يكى ادعاى مالكيت دارد و ديگرى نفى مى‏كند و به اثبات شرعى يا عرفى نيازمند است. در اين صورت بايد به قضات مراجعه شود و اگر اختلاف به خاطر ظلم و جنايت باشد مثلاً قلدرى رفته زمينى را به زور گرفته و يا دزدى خانه كسى را غارت كرده، در اين نوع دعاوى مرجع، قاضى نيست بلكه مدعى العموم و دادستان است. آن‏چه مربوط به مقرّرات حكومتى است بايد از اولى الامر اطاعت كرد و اگر مربوط به احكام الهى است بايد مرجع، و كتاب و سنّت باشد كه استنباط و تبيين آن به اولى الامر مربوط مى‏شود.

پرسش‏هاى متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر

لطفاً با توجه به متن درسى مقطع ديپلم و بالاتر، گزينه‏هاى صحيح را انتخاب كرده و در پاسخ‏نامه مربوط (صفحه 108) علامت بزنيد.

1 . اسلام براى پرداخت زكات در حال ركوع چه ميزان پاداش مشخص كرده است؟

الف - چند برابر.

ب - افزايش ثواب.

ج - يك برابر.

د - ثوابى تعيين نكرده است.

2 . چه كسانى معتقدند كلمه «انّما» به كمك عقل بر حصر دلالت دارد، نه از طريق وضع؟

الف - فقهاى دين.

ب - لغت‏شناسان.

ج - متخصصان علم اصول.

د - اديبان.

3 . چه كسى صدقه دادن حضرت على (ع) را در حال ركوع مشاهده كرد؟

الف - عبدالله بن سلام.

ب - عكرمه.

ج - ابن عباس.

د - عطاء.

4 . چه كسى از صحابه مى‏گويد آيه «انّما وليكم الله و رسوله و...» در حق ابوبكر نازل شده است؟

الف - فخر رازى.

ب - عطاء به نقل از ابن عباس.

ج - عكرمه.

د - خوارزمى.

5 . چرا در آيه «انّما وليكم الله و رسوله...» به جاى لفظ مفردِ «والذى آمَنَ» واژه جمع «و الذين آمنوا» به كار برده شده است؟

الف - زيرا كسانى كه در حال ركوع صدقه دادند بيشتر از يك نفر بودند.

ب - براى احترام و تعظيم حضرت على (ع).

ج - براى ترغيب مردم به كسب اين قبيل فضايل.

د - گزينه‏هاى ب و ج.

6 . كدام گزينه صحيح است؟

الف - حضرت على (ع) در زمان پيامبر اكرم (ص)، نه ولايت داشت و نه اطاعت مردم از ايشان لازم بود.

ب - در زمان رسول خدا (ص) ولايت على (ع) بالفعل بود، اما اطاعت مستقيم مردم پس از پيامبر واجب شد.

ج - ولايت على (ع) و اطاعت مردم از ايشان در زمان رسول خدا (ص) ثابت و لازم بود.

د - امامت براى امام على (ع) منحصر به زمان خاصى بود.

7 . چه چيزى با روح عبادت سازگار نيست؟

الف - توجه به مسائل شخصى.

ب - هر كارى كه وجهه خدايى دارد.

ج - يارى بندگان خدا.

د - توجه به سؤال مستمند در حال نماز.

8 . امام على (ع) در كدام جنگ به آيه «انّما وليكم الله و رسوله...» احتجاج كرد؟

الف - احزاب.

ب - نهروان.

ج - جمل.

د - صفّين.

9 . امامت اسلامى با چه چيز ناسازگار است؟

الف - ولايت معنوى و نفوذ در قلوب مسلمانان.

ب - مسئوليت‏هاى مادى و داشتن مقام علم و عصمت.

ج - انتخاب امام با رأى اكثريت.

د - رهبرى جامعه در تمام شئون مادى و معنوى.

10 . در قرآن كريم اطاعت از چه كسانى در رديف اطاعت از خدا و رسول آمده است؟

الف - پدر و مادر نيكوكار.

ب - اولى الامر.

ج - حاكمان و كسانى كه در مسند امر و نهى نشسته‏اند.

د - نمايندگان عموم طبقات و حاكمان و صاحب منصبان.

11 . به گفته فخر رازى، اگر اولى الامر معصوم نباشد چه اتفاقى رخ مى‏دهد؟

الف - لزوم اطاعت از او در هر حال.

ب - حرمت اطاعت از او در حال معصيت.

ج - تضاد در احكام الهى.

د - مخالفت با اجماع مسلمانان.

12 . كدام گزينه صحيح نيست؟

الف - از خود بى‏خود شدن حضرت على (ع) در تمام نمازها نبوده است، زيرا حالات اولياى الهى، يك‏سان نيست.

ب - از ديدگاه نويسنده مقاله، ولايت خدا و رسول با ولايت علوى، عقلاً قابل جمع نيست.

ج - آيه «انّما وليكم الله و رسوله...» بر ولايت و امامت بلافصل امام على (ع) نيز دلالت دارد.

د - مفسّران شيعه معتقدند: منظور از اولى الامر، ائمه معصومين، يا كسانى‏اند كه از جانب آن‏ها مأمور تشكيل حكومت مى‏باشند.

13 . بر اساس آيه 59 سوره نساء، براى حل اختلاف در چه مسائلى بايد به خدا و رسول رجوع كرد؟

الف - احكام و مسائل حكومتى.

ب - قوانين اسلامى و مسائل حكومتى.

ج - مسائل حكومتى و اختلافات داخلى.

د - احكام و قوانين اسلامى.

14 . بر اساس روايات اسلامى نسبت بين امام على (ع) و پيامبر اكرم (ص) همانند كدام گزينه است؟

الف - يعقوب نسبت به يوسف.

ب - هارون نسبت به موسى.

ج - موسى نسبت به هارون.

د - ابراهيم نسبت به اسماعيل.

15 . از ديدگاه امام خمينى (ره) بر اساس آيه 55 سوره مائده:

الف - اطاعت از رسول خدا (ص) همان اطاعت خداست.

ب - اطاعت از رسول اكرم (ص) غير از اطاعت خداست.

ج - اوامر رسول اكرم (ص) همانند اوامر الهى، دينى است.

د - كار پيامبر (ص) منحصر به عبادت و نماز است.

\* \* \*

پى نوشت‏ها:

1) مائده (5) آيه 55.

2) سكاكى، مفتاح العلوم، ص 291 و تفتازانى، مطوّل، ص 167.

3) سكاكى، تهذيب اللغة، ج 15، ص 447 ؛ جوهرى، صحاح اللغة، ج 2، ص 715 و تاج العروس، ج 10، ص 398.

4) كتاب العين، ج 8، ص 365.

5) المفردات، ماده ولى.

6) مجمل اللغة، ص 762 و مقاييس اللغة، ج 6، ص 141.

7) ابن منظور، لسان العرب، ج 15، ص 407 - 406.

8) صحاح اللغة، ج 1، ص 540.

9) ابن فارس، مقاييس اللغة، ج 2، ص 434 و تمام لغت‏هايى كه در پاورقى آمده است.

10) فخر رازى، تفسير كبير، ج 12، ص 26.

11) همان، ج 11 و 12، ص 27 - 26 و حاكم حسكانى، شواهد التنزيل، ج 1، ص 229.

12) براى كسب اطلاعات بيشتر به كتاب الغدير نوشته علامه امينى، ج 2، ص 156 مراجعه شود.

13) فخر رازى، تفسير كبير، ج 12، ص 27.

14) همان.

15) سيف الدين آمدى، غاية المرام، ص 108، ح 16.

16) همان.، ح 17.

17) زمخشرى، تفسير الكشاف، ج 1، ص 649. علامه امينى در الغدير، ج 3، ص 167 - 163 بيست مورد از كاربردهاى قرآنى را بيان كرده است.

18) طبرسى، مجمع البيان، ج 3 و 4، ص 326.

19) المراجعات، مراجعه 42، ص 164.

20) مانند آيه «ان المؤمنين و المؤمنات بعضهم اولياء بعض يأمرون بالمعروف و ينهون عن المنكر» كه ولايت در محدوده امر به معروف و نهى از منكر و دعوت به خوبى‏ها باشد.

21) احزاب (33) آيه 36.

22) فخر رازى، تفسير كبيرج 12، ص 30.

23) ابن سينا، الارشادات، (با شرح خواجه طوسى)، ج 4، نمط 9، فصل 15، ص 90.

24) سيف الدين آمدى، غاية المرام، ص 108، ح 17.

25) علامه امينى، الغدير، ج 1، ص 295.

26) امامت‏پژوهى، جمعى از محقق، ص 298.

27) انعام (6) آيه 125.

28) حتى يكى از عالمان معروف اهل سنّت مى‏نويسد: بارها در جوار امام هشتم بودم هر مشكلى كه داشتم به زيارت او مشرّف مى‏شدم و هر چه در كنار مرقد او از خدا مى‏خواستم برآورده مى‏شد.

29) احتجاج طبرسى، ج 2، ص 230 - 226.

30) همان.

31) حاقه (69) آيه 44.

32) مائده (5) آيه 55.

33) فخر رازى، تفسير كبير، ج 10، ص 144.

34) نساء (4) آيه 59.

35) بحر المحيط، ج 3، ص 278.

36) مائده (5) آيه 55.

37) ينابيع الموده، ص 116 و صحيح بخارى‏باب غزوه تبوك.

38) مائده (5) آيه 55.

39) نساء (4) آيه 58.

40) همان، آيه 59.